

بووار و پکوشه

گوستاو فلوبر

برگردان: افتخار نبوی نژاد



انتشارات کاروان

فلور، گوستاو، ۱۸۲۱-۱۸۸۰م. Flaubert, Gustave
بوار و پکوشه / گوستاو فلور، متوجم افتخار
نبوی‌نژاد. - تهران: کاروان، ۱۳۸۲.
۴۴۸ ص.

ISBN 964-7033-96-6

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی: Boevard et Pecobbel.
واژه‌نامه

۱. داستانهای فرانسوی -- قرن ۱۹م. الف.
لسبری‌نژاد، افتخار. - ۱۳۳۲، مستترجم، ب.
عنوان.

۸۶۳/۸

۹/ب/ PQ۲۳۹۰

ب ۸۵۲ آف

۱۳۸۲

۱۳۸۱

۸۲-۲۸۳۹۵م

کتابخانه ملی ایران



انتشارات کاروان

بووار و پکوشه

گوستاو فلوبر

مترجم: افتخار نبوی نژاد

رمان

Bouvard et Pécuchet

Gustave Flaubert

چاپ اول ۱۳۸۴

صفحه آرای: سارا محسن پور

طراحی جلد: آنلیه کاروان

نمونه خوان: احمد معصومی

لیتوگرافی: موعود

چاپ: وطن آرا

۲۰۰۰ نسخه

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

ISBN: 964-7033-96-6

مرکز پخش: کاروان - ۸۰۰۷۲۲۱

تهران - صندوق پستی ۱۴۱۴۵-۱۸۶

email: info@caravan.ir

website: www.caravan.ir

مقدمه

بووار و پکوشه آخرین اثر فلور که پس از مرگ او به چاپ رسید بحث‌های بی‌شماری را برانگیخت؛ از جمله در مورد مفهوم واقعی عنوان اثر که امروزه نیز هم‌چنان ادامه دارد. به نظر می‌رسد که نویسنده در حقیقت قصد داشته قصه‌ی فیلسوفانه‌ای را هم‌ساز با رسم و سیرت قرن هیجدهم در قالب یک رمان اخلاقی خلق کند. این آمیزه‌ی دو نوع ادبی و جدی سر در گم کننده بود که منتقدان را با مشکل مواجه ساخت. تصورش را بکنید که "مرد چهل پیشیزی"^۱ به شیوه‌ی "پسر عمو پونز"^۲ ارزش یابی شود.

مضمون کتاب از همان ایام جوانی فکر فلور را به خود مشغول داشته بود. او در سال ۱۸۳۷ (زمانی که ۱۶ سال بیش نداشت) قصه‌ای را تحت عنوان درسی از زندگی طبیعی در مجله‌ی کولیبری به چاپ رساند. در این قصه، نخستین طرح یک پست میزنشین "... خم شده روی میز تحریر... قلم بر پشت گوش ... در حال مزه مزه کردن بوی جوهر..." مشاهده می‌شود. این طرح پیشاپیش شخصیت بووار و پکوشه را به تصویر می‌کشد. بعدها، زمانی کوتاه (دو دفتردار) به قلم نویسنده‌ای نسبتاً گمنام به نام پارتلمی موریس^۳ ایده‌های افزون‌تری را به فلور القاء کرد.

دو دفتردار داستان دو خرخاکی^۴ که به ماجراهای دو مرد ساده‌لوح - فرانسوی‌های طبقه‌ی متوسط امروز - می‌پردازد در ذهن نویسنده شکل گرفت. آیا بووار و

1. L' Homme aux quarante écus

2. Cousin pons

3. Barthélemy Maurice

4. L'histoire de deux cloportes

پکوشه ذاتاً انسان‌های احمقی هستند و یا حماقت‌های انسانی آنان را قربانی کرده است؟

واقعیت این است که اشتباهات و سرخوردگی‌های فراوان، رویارویی با بی‌اعتقادی، بی‌کفایتی یا جنایت، آنان را بر آن می‌دارد که برای دست یافتن به اندکی سعادت و آرامش، دست از امیال و آرزوهای خود بشویند، تمناهایشان را سرکوب کنند و به معرفت و دانش روی آورند.

اما این تدابیر نیز مؤثر واقع نمی‌شود. بنابراین سرخورده و مایوس بار دیگر حرفه‌ی پیشین خود یعنی نسخه‌برداری را از سر می‌گیرند. بدین صورت که به گردآوری ماجراهای احمقانه‌ای که می‌شنوند، داستان‌های مضحکی که در جراید یا حتی در آثار نویسندگان بزرگ می‌خوانند و خلاصه نقل قول‌های نامتداول... پرداخته و آن‌ها را بر صفحه‌ی کاغذ می‌آورند. به همین خاطر ایجاب می‌کرد که داستان پووار و پکوشه با یک «فرهنگ» و آراء دریافت شده^۱ و یک «خلاصه‌ی شیک عقاید»^۲ که در قالب نتیجه‌ی داستان، نوعی اشتباهات خنده‌آور و مجموعه‌ای از حماقت‌های انسانی را به خواننده عرضه می‌کند، خاتمه می‌یافت.

عدم اطمینان بابت موفقیت این مضمون باعث شد فلور تا مدت‌ها تحقق آن را به تعویق بیندازد، اما وسوسه‌ی آن دست از سرش بر نداشته و همواره ناخواسته به آن باز می‌گشت. تا این که سرانجام در سال ۱۸۷۲ بی‌آن که از تردیدهای حاکم بر وجودش کاملاً رها شود، تصمیم خود را گرفت و در نامه‌ای خطاب به مادام روزه دژنت^۳ چنین نوشت: «در نظر دارم نگارش کتابی را در دست گیرم که سال‌هاست ذهنم را درگیر کرده است... داستان مربوط به دو مرد ساده لوح است که از گونه‌ای دایرةالمعارف انتقادی در قالب لطیفه و مزاح نسخه بر می‌دارند... اما برای نوشتن چنین کتابی بایستی دیوانه و سه برابر آن سراسیمه بود...»

گردآوری مستندات قبل از هر چیز به دو سال مطالعه‌ی گسترده نیاز داشت. یکی از دفترهای خاطرات رمان‌نویس (دفتر خاطرات شماره‌ی ۱۵) حاوی لیستی از صدها اثر است که او به آن‌ها استناد کرده، و البته ناگفته نماند که این لیست نمی‌تواند کامل باشد. فلور ضمن گردآوری اسناد و مدارک لازم طبق عادت‌ی که داشت تهیه‌ی

1. Dictionnaire des idées reçues

2. Catalogue des idées chics

3. Roger des Genettes

سناریوها را نیز تدارک می‌دید. او پس از تکمیل طرح کلی خود به نوشتن اثر پرداخت و یکم اوت ۱۸۷۴ نخستین جمله‌ی کتاب بیم آفرین را این‌گونه آغاز کرد: «گرمای سی و سه درجه...»

فلویر چند روز پیش از نگارش رمان در نامه‌ای خطاب به تورگنیف اظهار داشته بود: «چه ترسی وجودم را در بر گرفته! چه قدر نگرانم! به نظرم می‌رسد سفر بسیار دور دستی در پیش دارم. سفری بازگشت‌ناپذیر به نواحی ناشناخته.» این دلهره نه تنها بعد از چندین ماه کار بر اثر کاهش نیافت، بلکه بر عکس افزون‌تر هم شد. مشکلات روز به روز بیش‌تر چهره نشان داده و نویسنده را وحشت زده‌تر می‌کردند: «بووار و پکوشه به حدی در وجود من جای گرفته‌اند که به آن‌ها تبدیل شده‌ام. حماقت آن‌ها حماقت من است. و این مسأله کلافه‌ام می‌کند.»

دلسردی و افزون بر آن آشفتگی بابت مشکلات عظیم خانوادگی (ورشکستگی کومانویل داماد خواهرش) سبب شد فلویر تمام تابستان ۱۸۷۵ دست از کار بکشد و پرونده‌ی بووار و پکوشه را تا ماه مارس ۱۸۷۷ بسته نگه دارد. اما رضایت خاطر حاصل از نگارش اثری تحت عنوان سه قصه که جنبه‌ی نوعی تفتن برایش داشت، انگیزه‌ای شد تا مجدداً به نوشتن رمان مبادرت ورزد. از آن پس فلویر بی‌آن‌که تشویش به دل راه دهد، آن‌چنان سرسختانه به کار همت گماشت که می‌توان باور کرد واپسین سال‌های زندگی‌اش را با قهرمانان خود زیست. او ۸ مه ۱۸۸۰ با ناتمام گذاشتن اثر چشم از جهان فرو بست.

نویسنده معتقد بود که با نقل تجارب دردناک بووار و پکوشه فرصتی یافته است تا ابلهان را به باد شحات بگیرد و معاصران خود را آماج انزجاری که در او القاء می‌کردند قرار دهد.

اعتراض به این‌که بووار و پکوشه به غلط استدلال می‌کنند و یا رفتاری ناشیانه دارند اگر چه به جاست، اما چیزی افزون بر بووار و پکوشه را اثبات نمی‌کند. نکته‌ی حایز اهمیت این است که به هر حال نمی‌توان تأثیرپذیری ماهیت ساختگی این فجایع پی در پی را که نظم صحیحی داشته و دو موجود بی‌اراده در تمام حیطه‌های آن ماجراجویی می‌کنند، نادیده گرفت و منکر شد.

از این مسائل که بگذریم نگون‌بختی‌های دو قهرمان به هیچ‌وجه غم‌انگیز نیست. ناکامی در کشت و زرع، شکست در تهیه‌ی کنسروهای گوناگون و دلسردی پیامد

مطالعات ادبی، پزشکی، باستان‌شناسی، تاریخی یا سیاسی، جملگی بیش از آن که دل خواننده را به درد آورند، به خنده‌اش وامی‌دارند. تنها در واپسین فصل کتاب، جایی که ویکتور و ویکتورین فرزندخواندگان بووار و پکوشه چندش‌آورترین لگام گسیختگی (صحنه‌ی غوطه‌ور شدن گریه‌ی زنده در آب جوشان) را به نمایش می‌گذارند ما با قلم تلخ و نیش‌دار فلور می‌رواجه می‌شویم.

در نامه‌ای که او به ژرژ ساندر در تاریخ ژوئیه ۱۸۷۲ می‌نویسد، اذعان می‌دارد که کتابش *ادای خنده‌دار* بودن را در می‌آورد. از این نقطه نظر حق با او بوده است: در *رمان بووار و پکوشه* یک سری صحنه‌ی ارزشمند مشاهده می‌شود. اما رمان نویس در ضمن بر این ادعا بوده که اثری انتقام‌جویانه خلق کرده است. در یکی از مکاتبات نویسنده - اوت ۱۸۷۲ - به مادام براین^۱ این متن به چشم می‌خورد: «سرانجام روزی غیظ خود را بیرون خواهم ریخت، نفرتم را بالا خواهم آورد، زردابم را تف خواهم کرد، خشمم را آشکار خواهم ساخت و خود را از حقارت پاک خواهم کرد...» به راستی اگر قصد فلور چنین چیزی بوده، باید گفت که دچار توهم شده است: نفرین‌های بووار و پکوشه آن قدرها هم آزاردهنده و دلهره‌آور نیست.

آیا قصد فلور مزاحی ساده است؟ تائین^۲، دوستی که فلور در سال ۱۸۷۸ به خواندن دست‌نویس خود وادارش کرد به هیچ عنوان داستان «دو حلزونی را که سعی می‌کنند به قله‌ی مون پلان^۳ صعود کنند» نمی‌پسندد، اما از بیم دلسردی دوستش جرأت نمی‌کند نقطه نظرش را با او در میان بگذارد. گی دوموپاسان، بووار و پکوشه را سازمان و نظام و نه دو موجود انسانی انگاشته است، و رفته‌رفته برای این عقیده است که نویسنده قصدش دست‌انداختن «افراد در درسر آفرین و بی‌فرهنگی بوده است که فراگیری را یاد نگرفته‌اند و تصور می‌کنند اندکی جسارت برای هرگونه هل‌مین مبارز گفتن کافی است» بدین ترتیب دو قهرمان ساده‌لوح ساحران بی‌تجربه‌ای می‌توانند باشند.

از دیگر متخصصان بزرگ آثار فلور، آلبرت تیپوده کوشش کرد آن‌چه را که امکان داشته به ذهن نویسنده خطور کند، به بیان در آورد. او بعد از خاطر نشان ساختن

1. Brainne 2. Toine

۳. نامه‌ای به تورگنیف که توسط کلود دیزون در فلور قصه گو، پژوهشی در باب آخرین آثار او در انتشارات اوبیه سال ۱۹۴۵ به چاپ رسید.

این نکته که بووار و پکوشه مانند اِما بوواری، مانند فردریک موروا^۱ از طبیعتی قلباً و باطناً آماده برای شکست برخوردارند، اضافه می‌کند: «او (فلویر) از ذهنیت خام و ساده لوح آنان ذهنیتی ایرادجو چون ذهنیت خود بیرون آورده و پس از فرو رفتن در قالب این قهرمانان آن‌ها را شبیه خود می‌کند. در این هنگام قابلیت رقت‌باری در ذهن آنان رشد کرد، قابلیت مشاهده‌ی حماقت و عدم تحمل آن تا ابد...» و این جاست که آن‌ها به فلویر کروواسه مبدل می‌شوند.^۲

البته گاه این تصور پیش می‌آید که رمان‌نویس با قهرمانان خود پیوند مودّت بسته، و این که به خاطر از شکل انداختن خصیصه‌ی بدوی آنان احساسات خود را به دفعات نثارشان می‌کند. در این رمان خانواده‌های سانچو پانسا^۳، ژوزف پرودوم^۴، او مه^۵ حضور بیش‌تری دارند تا بووار و پکوشه، شهروندانی که به‌رغم خرده‌گیری به نحو احسن از حماقت‌های انسانی، خود حرف‌های احمقانه‌ی زیادی می‌زنند. دیگر این که آن‌گونه که فلویر نشان می‌دهد زندگی امتناع‌هایش را با صلابتی ماشین‌وار آشکار نمی‌کند: شخصی چون او مه در عین حال که ساده لوح است، شخص موفقی نیز می‌تواند باشد.

نویسنده با تردستی و استادی تحسین‌برانگیزی نمایش چالش‌ناپذیر خود را در تابلوهایی از رئالیسمی پرتوان عرضه می‌کند. بووار و پکوشه زندگی پرتنش و دشواری دارند. پرسوناژها، دیالوگ‌ها، توصیفات و خلاصه‌ی کلام همه چیز حقیقت را فریاد می‌زنند. و فلویر در این اثر در نقش ترسیم‌گر هنجارها و اخلاقیات و ویژگی‌های ارزشمند و بی‌نظیر خود را به نمایش می‌گذارد.

این اثر که در سال ۱۸۸۱ تحت توجهات کارولین خواهرزاده‌ی فلویر به چاپ رسید، به عنوان حکایتی خاص نویسنده در نظر گرفته شده بود. حال بپردازیم به موضوع داستان. دو مرد میانسال پاریسی در روستایی واقع در نورماندی مستقر شده و با اهالی محل که هر یک به نوعی پذیرای آنان می‌شود، در می‌آمیزند. در این رمان نیز نقاط مشترکی با دیگر رمان‌های فلویر ملاحظه می‌شود.

شماری از چهره‌ها (کشیش، محضر دار، پزشک، داروساز و...)، برخی از چشم‌اندازهای مادام بواری بسیار نزدیک به چهره‌ها و چشم‌اندازهای بووار و

1. Frédéric Moreau

2. Sancho Pansa

3. Joseph Prudhomme

۴. Homais یکی از شخصیت‌های مادام بواری.

پکوشه‌اند. رخدادهای مهمی هم که در رمان بووار صورت می‌گیرد (مسأله‌ی وراثت، تجارب نا کام، انقلاب ۱۸۴۸). با رخدادهای تربیت احساساتی بی‌شبهت نیستند؛ ایده‌ی دو دوست نیز با هم همگونی دارد: فردریک مورو و شارل دولوریر^۱ تصاویر پیشاپیش ترسیم شده‌ی بووار و پکوشه‌اند^۲.

بعدها با شگفتی دریافتیم که قرار بوده این رمان منتشر شده پس از مرگ نویسنده «یک سر فصل، یک موخره و یک توجیه درخشان» نیز داشته باشد؛ با چنین عناوینی است که مویاسان در مقدمه‌ی چاپی از بووار و پکوشه در سال ۱۸۸۵ موجودیت پرونده‌ای از حماقت انسانی در برابر ماهیت بخشیدن به جلدی کامل را که فلوریر قصد داشته در پی رمان خود چاپ کند، آشکار می‌سازد. نویسنده‌ی «دوست خوب» اضافه می‌کند، چه خوب بود نویسنده دو یا سه قصه از رئالیسمی شاعرانه را که آن‌ها نیز توسط بووار و پکوشه کپی می‌شدند، در اثر خود می‌گنجاند تا از دشواری و ملالت آن کاسته می‌شد. مویاسان در تأکید بر این نکته رمان بلندی تحت عنوان شبی از شب‌های دون ژوان^۳ را رایه می‌کند.

پرداختن به جلد دوم این اثر بعید به نظر می‌رسید، اما مفسران آثار فلوریر تلاش خود را به کار بردند تا بخش‌های پراکنده‌ی آن را در آرشیو نویسنده باز یافته و منظم کنند. بدین گونه انتشارات لویی کونار در سال ۱۹۱۱ بووار و پکوشه را با ضمیمه‌ای حاوی متون گوناگون از جمله پرونده‌ی حماقت انسانی و به‌ویژه فرهنگ آراه دریافت شده، به چاپ رساند.

نویسنده نظر خود را در باب این فرهنگ زیان‌زد و نام‌آور که طرحی بسیار دیرینه بوده است، در نامه‌ای خطاب به لوئیز کوله به تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۸۵۲ ابراز داشته است. گذار اصلی را به خاطر بسپاریم:

«... ایده‌ای قدیمی به ذهنم خطور کرده است. منظورم ایده‌ی فرهنگ آراه دریافت شده (می‌دانی چیست؟) است. آن‌چه که بیش از همه هیجان زده‌ام کرده، مقدمه‌ی این فرهنگ است، و در نظر دارم به شیوه‌ای آن را بنویسم که هیچ قانونی

1. Charles Delauriers

۲. فلوریر در انتخاب اسمی تردید داشت. این اسمی یکی بعد از دیگری در دست‌نویس‌های او مشاهده می‌شود: دومولار (Dumolard)، دوبولار (Dubolard)، بولار (Bolard)، بروار - و پکوشه، پکوشه (Becuchet) مانیشه (Manichet)، پکوشه.

3. Une nuit de Don Juan

تواند به من حمله ور شود، چراکه همه چیز به باد انتقاد گرفته خواهد شد. این به مثابه گرامیداشت تاریخی همه‌ی چیزهایی است که تأییدشان می‌کنیم. من در این مقدمه نشان خواهم داد که اکثریت همیشه حق داشته و اقلیت همواره در اشتباه بوده است: من مردان برجسته را قربانی همه‌ی ابلهان و شهیدان را قربانی جلادان خواهم کرد و آن هم به شیوه‌ای اغراق‌آمیز و صاعقه‌آسا. به همین ترتیب در مورد ادبیات نیز چیز سهل و ساده‌ای خلق خواهم کرد، چه، متن متوسط به سبب در دسترس همگان بودن تنها متن پذیرفتنی و دریافتنی محسوب می‌شود. بنابراین هرگونه متن حاکی از نوآوری و ابتکار به عنوان چیزی خطرآفرین، احمقانه و غیره بایستی مردود شمرده شود. باید بگویم که هدف از این دفاع‌نامه‌ی شرارت انسانی و تمام وجوه آن که از آغاز تا ابتدا تمسخر و هوار، و سرشار از نقل قول، استدلال (که عکس آن می‌تواند ثابت شود) و متون غیرقابل فهم (که باید ساده شود) است، پایان بخشیدن برای ابد به هرگونه غرابت و خیره‌سری است. من از این طریق به ایده‌ی دموکراتیک مدرن برابری، گفته‌ی فوریه که "مردان بزرگ روزی بی‌عرضه و به درد نخور خواهند شد" خواهم پرداخت و راستش را بخواهید این کتاب به همین قصد به وجود آمده است. بنابراین شما در این اثر با تمام سوزده‌های ممکن به ترتیب حروف الفبا مواجه خواهید شد، با تمام آن‌چه که هر انسان زبینه و شایسته برای اجتماع و وظیفه دارد عنوان کند.

نمونه‌های یافت شده در این اثر عبارتند از:

- هنرمندان: همگی انسان‌های لاقیدی‌اند.

- ملخ دریایی: ماده لابستر

- فرانسه: برای رژی بودن به بازویی آهنین نیاز دارد.

- بوسوئه: 'عقاب شهر' مو^۱

- فنلون: قوی "کامبره"^۲

- زن سیاه پوست: گرم‌تر و پرشورتر از زن سفید پوست.

- بناکردن: هنگام صحبت از انبیهی باستانی و... ادا می‌شود.

به اعتقاد من این مجموعه تأثیری فوق‌العاده و نافذ خواهد گذاشت. قرار بر این است که از آغاز تا پایان کتاب کلمه‌ی ناپخته‌ای دیده نشود و به محض این که کتاب

خوانده شد، کسی از بیم به زبان راندن جمله‌ای از آن جرأت حرف زدن نداشته باشد. از آن گذشته مقولاتی وجود دارند که می‌توان به نحو احسن به بسط و توسعه‌ی آن‌ها پرداخت؛ مقولاتی چون مرد، زن، دوست، سیاست، اصول اخلاقی، مجری قانون. از سوی دیگر می‌توان نمونه‌هایی پدید آورد و در چند خط آن‌چه را که بایستی گفته و حتی پدیدار شود، نشان داد.

پس مشاهده کردیم که فلور در نظر داشته تعداد بی‌شماری از آثار گلچین شده‌ی نویسندگان مختلف را به خوانندگان معرفی کند تا خود به گزینش آن‌ها بپردازند. حال به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

آب برای حفظ این ساختمان‌های عظیم شناور که ناو نام دارند به وجود آمده است.

فتلون

شکسپیر اگر چه بی‌نزاکت بود، اما کتاب‌خوان بود و معلومات داشت.

لاهارپ (معرفی آموزه‌ی ادبی)

شپش‌ها هر جا که باشند خود را روی سنگ سفید پرت می‌کنند. خداوند این غریزه را بدین خاطر به آن‌ها داده است که راحت‌تر به چنگ ما بیفتند.

برناردن دوسن - پی‌یر (هماهنگی‌های طبیعت)

زنان در مصر آشکارا مزدوری تمساح‌ها را می‌کردند.

پروودون (از کتاب بزرگداشت یکشنبه ۱۸۵۰)

در این که بوناپارت فاتح بزرگ جنگ‌هاست تردیدی نیست، اما از این نکته که بگذریم دون‌ترین ژنرال شایسته‌تر از اوست.

شاتویریان (از کتاب بوناپارت و بوربون‌ها)

ولتر بیش از حد قابل تحقیر است. هیچ چیزی کریه‌تر از بدگمانی این چشم‌چران پیر در نیمی از نوشته‌ها و سه چهارم نامه‌های خصوصی‌اش نیست. من او را واجد ذهنیت بی‌نظیر و نام‌آوری که زبانزد همه است، نمی‌بینم.
لویی وویو^۱

تعلیم و تربیت فلسفی به مثابه نوشاندن زرداب ازدها در پیاله‌ی بابیون به نسل جوان است.

پای نهم (مانیفست ۱۸۴۷)

و فلور گونه‌های مختلف سبک‌ها را نیز نشان داده بود:

سبک مذهبی (کلیسایی)

خانم‌ها، زن در پیشرفت جامعه‌ی مسیحیت و جزایان زندگی، قطره‌ی آبی است که نفوذ مغناطیسی‌اش از دم عیسی مسیح احیا و مطهر شده، زن ضمناً بین جنبش و کاروان اجتماعی ارتباط برقرار می‌کند. جنبش به کمک انگیزه‌ی خیرخواهانه‌ی او در راه ترقی و پیشرفت گام برمی‌دارد و به سوی دکترین‌های جاودانی پیش می‌رود. اما وای به وقتی که زن به جای اعطای قطره‌ی آبی که مرحمت الهی است، سنگ ویرانگری بنا نهد، آن هنگام است که فجایع هولناکی رخ می‌دهد.
اسقف اعظم مرمیلو (از کتاب زندگی ماوراءالطبیعه ارواح)

سبک رمانتیک:

سی بیل^۲ هنگام نواختن چنگ سر تا پای وجودش تحسین برانگیز بود. با تماشای او کلمه‌ی فرشته بر لب‌ها نقش می‌بندد.

او: فویل^۳ (سی بیل، ص ۱۴۶)

۱. Louis veuillot

۲. Sibylle: یکی از الهه‌های یونانی عهد باستان.

۳. O. Feuillet

سبک خاطره نویسی:

- غنا و ثروت یک مملکت به سعادت عموم مردم آن بستگی دارد.

لویی - ناپلئون

سبک پخمه‌ای:

- یک فرانسوی به محض عبور از مرز وارد خاک بیگانه می‌شود.

ل. آون (بیک یکشنبه)

- از حد که گذشت، دیگر محدودیت وجود ندارد.

پونسار

سبک ادبی:

- زنان پارسی حتی آن‌هایی که زیبارو نیستند، همگی در ماه آوریل از چه معجون عشقی برای دلربا شدن استفاده می‌کنند؟ آیا این موهبت را مرهون ماری نیستند که از زمان خلقت بهشت عدن مهر شدیدی به آنان پیدا کرده بود؟

آمیده آشمار^۱

- رایحه‌ای که از دهان نیمه‌باز او خارج می‌شود، به پاکی و طراوت رایحه‌ی گل سرخی است که نسیم به حرکتش در آورده باشد.

شانفلوری^۲

- ابروانی باریک، بی‌نظیر و یک‌دست چون قوس پل

الکساندر دومای پدر

آن‌چه مشاهده شد خواننده را به نسبت از بووار و پکوشه دور می‌کند. رمان‌نویس به چه منظوری می‌خواسته فرهنگ لغت و تمام تکمله‌های آن را به کتاب خود بیفزاید؟ به آخرین خطوط رمان مراجعه می‌کنیم. دو مرد ساده‌لوح بعد از تمامی ناکامی‌ها و

شکست‌های خود دلبستگی به زندگی را از دست می‌دهند اما فکر بکری به ذهن‌شان خطور می‌کند: نسخه برداشتن.

نسخه برداشتن از چه؟

خواهرزاده‌ی فلورپس از آن‌که دست‌نویس را به منظور چاپ مرور کرد، گمان برد که قهرمانان ما بدون خم به ابرو آوردن، درصددند حرفه‌ی پیشین خود را از سر گیرند. او برای مشخص‌تر کردن موخره، دو کلمه به متن اضافه می‌کند. یووار و پکوشه مثل سابق نسخه‌برداری را از سر می‌گیرند.

م. آلبرتو چنتو^۱ یکی از فلورپسانان زبردست ایتالیایی اخیراً خاطرنشان ساخته است که دست‌نویس فقط حاوی کلمه‌ی نسخه برداشتن بوده است. به اعتقاد من چنتو با دو کلمه‌ی اضافه شده، اندیشه‌ی نویسنده را از شکل انداخته و این تصور را پیش می‌آورد که برای وقت‌کشی نسخه برمی‌دارند، بدون آن‌که نگران ماهیت نسخه‌ی خود باشند. حال آن‌که چنین نیست. سناریوهای پی در پی و اشاره‌های بی‌شمار فلورپس در مکاتباتش در واقع دال بر این است که دو دوست به منظور برهان‌آوری نسخه‌برداری می‌کنند: آن‌ها ابزار واگردآوری می‌کنند و فرهنگ آراء دریافت شده را تدارک می‌بینند.

رمان بایستی دو فصل اضافی نیز داشته باشد که خوشبختانه طرح آن‌ها محفوظ مانده است.

XI - نسخه‌ی آن‌ها - یووار و پکوشه از دست‌نویس‌ها، اوراق چاپی، کاغذهای توتون، روزنامه‌های کهنه و نامه‌های مفقوده‌ای که بر حسب تصادف به دست‌شان می‌رسد، نسخه برمی‌دارند، چه بر این باورند که یکایک آن‌ها حایز اهمیت بوده و باید حفظ شوند. چیزهایی از این دست به وفور در اختیار آن‌هاست، زیرا در آن محدوده کارخانه‌ی کاغذ‌سازی ورشکسته‌ای وجود دارد که می‌توانند پشته پشته اوراق کهنه را از آن خریداری کنند.

اما دیری نمی‌پاید که طبقه‌بندی این اوراق ضرورت می‌یابد [...] بنابراین پرونده‌ی جداگانه‌ای برای هریک از اوراق پزشکی، کشاورزی، ادبی، سیاسی و اوراق دولتی تشکیل می‌دهند. پس تابلوهایی درست می‌کنند که در عین تشابه با هم تناقض

دارند، تابلوهایی چون "جنایات شاهان"، "جنایات مردم"، "موهبت‌های مذهب"، "جنایات مذهب"، "زیبایی‌های تاریخ". و بدین شکل فرهنگ آراء دریافت شده و خلاصه‌ای شیک از عقاید و آراء را تدارک می‌بینند - همراه با یادداشت‌هایی در پایین هر نسخه [...].

XII - موخره - یک روز چهرک‌نویس نامه‌ی پزشک تصادفاً به دست آن‌ها می‌افتد. فرماندار از پزشک پرسیده بود که آیا فکر نمی‌کند ب و پ دیوانه‌هایی زنجیری‌اند؟

نامه‌گونه‌ای از یک گزارش محرمانه است و در آن به خوی ملایم بووار و پکوشه اشاره شده است و این که احمق‌های بی‌آزاری‌اند. این نامه‌ی موزن که به قضاوت در مورد ب و پ پرداخته است تمام کتاب را به خواننده یادآوری می‌کند.
«با این نامه چه کار کنیم؟ [...] چه‌طوره نسخه‌ای از آن برداریم؟»
«آره! به نسخه بر می‌داریم.»
«و آن‌ها از نامه نسخه بر می‌دارند.»

داستان در حالی که دو مرد ساده لوح بر میز تحریر خود خم شده و سرگرم نسخه برداری‌اند خاتمه می‌یابد.

طرح این دو فصل نهایی کتاب واضح و روشن است؛ بدون هیچ تردیدی قلویر قصد داشته که بووار و پکوشه را در حال متحقق ساختن لیستی از حماقت‌ها به نمایش بگذارد.

م. آلبرتو جنتو که چاپ دقیق بووار و پکوشه را مرهون او هستیم، بر این نظر است که ذهن نویسنده در مورد پایان رمان کاملاً قفل شده بود. و در نتیجه نتوانسته تغییرات چندانی در آن صورت دهد.

پیش از این در یادداشت شماره‌ی ۲۰ به تاریخ ۱۸۶۳ مشاهده می‌شود: «فرهنگ آراء دریافت شده در نسخه‌ی آن‌ها گنجانده شده. یادداشتی از سناریوی شماره‌ی ۶ (مکتوب به تاریخ ۱۸۷۷) چنین می‌گوید: «آن‌ها نسخه را اثر ماندنی خود نام نهاده‌اند. طبق آخرین ملخص - چکیده‌ی موجود، قرار بر این بوده که نسخه در داستانی که دنباله‌ی معقول رمان را شکل می‌بخشیده و ضمناً حاوی چند رخداد نهایی می‌بود، درج شود: «مارسکو شاونیول را به مقصد لوهاور ترک کرده است. او به خرید و فروش سهام می‌پردازد و در پاریس محضر دار است - ملی که به عنوان

خدمتکار به خانه بل ژامب آمده است با او ازدواج می‌کند، آن‌گاه پس از فوت بل ژامب به همسری گورژو در می‌آید و مدیریت مهمان‌خانه را در دست می‌گیرد.

و اما معرفی فصول یازدهم و دوازدهم کتاب که می‌توانسته اهمیت فراوانی داشته باشد، به کلی از توان ما خارج است. فصل یازدهم با توجه به سناریوها، بی‌تردید از بخش‌های قابل توجهی برخوردار است، چرا که مجموعه‌ای از نقل‌قول‌ها (اشتباهات خنده‌آور، آلبوم مارکیز، گونه‌ی تمام سبک‌ها)، «فرهنگ آراء دریافت شده»، «مجموعه‌ای شیک از عقاید» و غیره را دربرمی‌گیرد. پرونده‌های مربوط به رمان بووار همراه با پنج مجلد حاوی طرح‌ها، چرک‌نویس‌ها، دست‌نویس‌نهایی، ده جلد مکمل یادداشت‌ها و اسناد و مدارک در کتابخانه‌ی رووان حفظ شده است. فلوربر در این توده‌ی نامتجانس اطلاعات چه چیزی را می‌خواسته برای اشتباهات خنده‌آور خود نگهداری کند؟ ما که نمی‌دانیم. اما او عادت بر این داشت که برای هرگونه اطلاعات، پرونده‌ای درست کند، در حالی که عموماً برای آثار خود جز به بخش‌هایی به دقت گزینش شده توجه نشان نمی‌داد.

بی‌گمان، فصل یازدهم که او فرصت نیافت آن را بنویسد می‌بایست بووار و پیکوشه را در حال نسخه‌برداری از «فهرست یک دفتر ثبت اسناد تجاری»، «گونه‌ی تمام سبک‌ها»، «آراء دریافت شده» و «آراء شیک» به خواننده نشان می‌داد. با این تفصیل آیا نویسنده نمی‌دانسته که با گنجاندن چنین مجموعه‌ای به رمان خود خدشه وارد می‌سازد؟ نویسنده‌ای که بهتر از هرکسی می‌دانست گزینشی به جا و نیکو از چند نمونه بیش از فهرستی طویل تأثیرگذار و گیراست؟ دست‌نویس‌های موجود در کتابخانه‌ی رووان حاوی سازه‌های «فرهنگ آراء دریافت شده» است: بیش از پانصد مقاله که به سه دسته تقسیم شده‌اند. استفاده‌ی تدریجی از این مقاله‌ها باعث افزودن ضمیمه‌ای به دنباله‌ی داستان شد که ما آن را در جلد کنونی ارایه خواهیم داد. با این حال مشاهده‌ی یک کار کامل و خاتمه یافته در این جلد کاملاً تضادفی است.

فلوربر قبل از ارسال اثر خود به چاپخانه چه بازنگری‌هایی در آن صورت داده بود؟ نسخه‌ی وسوسه‌ی سنت - آنتوان که بعد از موجز شدن به شکلی قابل توجه با برداشت سوم به چاپ رسید، ناباوری‌های ما را در مورد کتابی که نویسنده رابه هنگام کار کردن روی آن از پای درآورد افزون‌تر می‌کند.

مسلماً ایده‌ی اشتباهات خنده‌آور در تحریک نویسندگان متعددی بعد از فلویر بی تأثیر نبوده است.

لئون بلوا^۱ در کتاب تفسیر متون عادی^۲ تقریباً همان کاری را می‌کند که فلویر در مورد بووار و پکوشه انجام داده بود. و از او نزدیک‌تر به عصر خود بد نیست از پره‌ور این گفته را نقل کنیم: «آیا درک پیامدها و تأثیرات فکاهی نقل قول‌های وام گرفته از نویسندگان نام‌آور را کسی می‌داند؟ برای چنین کاری باید شیوه و سنجش آن را بلد بود.»

در هر صورت مسلم است که خواننده‌ی امروزی نمی‌تواند بووار و پکوشه را به شیوه‌ی خواننده‌ی سال ۱۸۸۱ برای خود به تصویر بکشد. خواننده‌ی آن عصر کتابی به تقریب تمام شده را در برابر خود می‌دید که تنها صفحاتی را که چکیده‌ی آن عرضه شده بود، کم داشت. امروز به این اثر مجموعه‌ای از ابزار افزوده شده که نمی‌توان به آن‌ها توجه نکرد.

در این که اگر مرگ به نویسنده رخصت می‌داد تا داستان خود را به اتمام برساند، در ابعاد کتاب دگرگونی‌های عمیقی صورت می‌گرفت و باورهای اخلاقی داستان چهره‌ی متفاوتی پیدا می‌کرد، تردیدی وجود ندارد.

ریمون کنو^۳ که تخصصی خاص به فلویر و آثار او دارد، می‌نویسد: «بووار و پکوشه اعلام یک مصلحت‌گرایی است، و «حماقت» بی‌نظیر دو مرد ساده لوح منشأ دیگری ندارد جز این که تصور می‌کنند با مراجعه به کتب مبانی و مطالعات سطحی ارضای خواسته و نیازشان امکان‌پذیر است؛ آن‌ها فرزانه نمی‌شوند (کاملاً با خالق خود همسان نمی‌شوند) مگر هنگامی که جنگ و فرهنگ لغت خود را گردآوری کرده و دست از خواسته‌شان مبنی بر استنتاج بر می‌دارند.»

بدیهی است که فلویر خود در نامه‌ای به لویی بویله به تاریخ ۴ سپتامبر ۱۸۵۰ این نقطه نظر را که ریمون کنو در تأیید گفته‌اش می‌آورد، پذیرفته بوده است. «آری، تمایل به استنتاج حماقت است. ما یک جریان اندیشه‌ایم که می‌خواهیم چارچوب ساختار آن را بشناسیم. این به بحث‌های همیشگی در باب انحطاط و افول هنر باز می‌گردد. در حال حاضر ما وقت خود را به گفتن جملاتی چون «به کلی از دست

1. Léon Bloy

2. Exégèse des lieux communs

3. Reymond Queneau

رفته ایم، به آخرین مرحله رسیده ایم و... و... سپری می کنیم. آن ذهنیت نسبتاً قوی که با هومر آغاز و به نتیجه رسید کدام است؟...

توسل به هومر همیشه خطر آفرین است. و با این حال آیا ما مایل نیستیم قبول کنیم که در این دکور که فضای نرماندی را با رنگ‌هایی ساده و بی پیرایه به نمایش می گذارد، ماجراهای ناگوار بووار و پکوشه نوعی اودیسه ی بدین و خنده آوری از حماقت انسانی را بوجود می آورند؟

ژاک سوفل^۱

1. Jacques suffel